



## از نخستین آشنائی خود با شهید هاشمی خاطراتی را بیان کنید.

در ابتدا بهتر است از عظمت و شجاعت افرادی همچون فرمانده بزرگ، حاج سیدمجتبی که در طول هشت سال دفاع مقدس در صحنه مقاومت کردند سخن بگویم. به خاطر دارم زمانی که میخواستیم به آبادان (که کاملاً تحت محاصره دشمن قرار گرفته بود) برویم نه از ماهشهر و نه از اهواز (به دلیل بسته شدن جاده) امکان عبور نداشتیم؛ از این رو ناچار بودیم ابتدا به بندر امام (بندر ماهشهر) برویم و از آنجا با لنج به سمت آبادان حرکت کنیم. در طول حرکت، لنج در دریای خلیج فارس به دلیل جزر و مد بسیار، چندین بار به گل نشست و مشکلات فراوانی به وجود آمد. از سوی دیگر، به راه انداختن لنج خود مهارت خاصی میخواست. با وجود سختی های فراوان سوار بر لنج به بهمنشیر رسیدیم. رزمدها در ایستگاه ذوالفقاری پیاده شدند. در آن مرحله کار بچه ها تازه شروع شد. آنها باید در آبادان وارد عملیات می شدند. ارتش هنوز وارد عمل نشده بود و نیروهای مردمی برای مبارزه به میدان می رفتند.

فدائیان اسلام اولین نیروی سازماندهی شده ای بودند که به رهبری آقا سیدمجتبی به آبادان رفتند. آقای هاشمی نیروهای سازمان یافته ای را به منطقه ای تحت محاصره کامل دشمن درآمده بود، برد. انجام چنین کارهای بزرگی روح بزرگی هم می خواهد. در واقع فدائیان اسلام به فرماندهی آقا سیدمجتبی توانسته بودند خط پدافندی به وجود بیاورند. همان طور که گفتم عراقی ها از رودخانه بهمنشیر وارد شهر شده بودند. نیروهای خودی قصد داشتند

**فدائیان اسلام اولین نیروی سازماندهی شده ای بودند که به رهبری آقا سیدمجتبی به آبادان رفتند. آقای هاشمی نیروهای سازمان یافته ای را به منطقه ای تحت محاصره کامل دشمن درآمده بود، برد. انجام چنین کارهای بزرگی روح بزرگی هم می خواهد. در واقع فدائیان اسلام به فرماندهی آقا سیدمجتبی توانسته بودند خط پدافندی به وجود بیاورند.**

در چندین عملیات شهر را از محاصره دشمن خارج کنند. برای رسیدن به این هدف سه عملیات انجام شد. اولین بار در ۱۶ آذر ماه عملیاتی پیاده شد و یکی از بزرگواران سپاه اسلام، شاهرخ ضرغام طی این عملیات به شهادت رسید. شاهرخ ضرغام از جمله کسانی بود که مقابل رژیم شاهنشاهی ایستادگی می کرد و ظاهری شبیه به جاهل ها داشت.

**شیوه کار این گروه ها چگونه بود؟**

در روزهای آغازین جنگ نیروهای بسیج آموزش چندانی ندیده بودند و با چگونگی کار با اسلحه و مهمات آشنائی نداشتند. با وجود این مشکلات عملیات کربلای ۵ اوج شکوفائی نهضت مبارزاتی و نظامی ما بود. امام راحل بذرهائی در سراسر کشور عزیزمان کاشته بود و خون شهدائی همچون شاهرخ ضرغام این بذرها را آبیاری می کرد. سرداران واقعی ما کسانی بودند که با پای برهنه و حداقل نیرو و

تجهیزات از جبهه های اسلام دفاع می کردند. آنها گروه های چریکی و پارتیزانی تشکیل می دادند و رزمندگان همچون پروانه ای دور شمع وجود آنها جمع می شدند. به عنوان مثال می توان از گروه های آدمخواران، چریکی اندرزی، محسن چریک، شهید اضغر وصالی، فدائیان اسلام، سپاه جامگان و علی قربانی نام برد. شمع وجود آقا سیدمجتبی، مهم ترین نقطه دفاعی در نوک پیکان اسلام (آبادان) را روشن کرد و به رزمندگان گفت: «عاشقان! من سید و فرزند زهرا هستم و در این نهضت برای دفاع از امام پیشقدم می شوم.» رزمندگان هم که هر کدام متعلق به شهرهای مختلف بودند، اطراف ایشان جمع می شدند و همچون پروانه ای می سوختند تا ما از گرما و روشنائی وجودشان بهره مند شویم. آنها جانشان را فدای اسلام کردند، جانی که عاریت است و از آن ما نیست. «این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست/ روزی رخسار ببینم و تسلیم وی کنم» هر چیز که در وجود ماست یک روز از ما گرفته می شود و شهدا به این اصل معتقد بودند. گاهی اوقات یک در چوبی به تنهائی زیباست و با یک شفاف کننده زیبایی اش جلوه می کند. هر چیز در این دنیا رنگی دارد. رنگ الهی هم همین گونه عمل می کند. رنگ الهی شفافیست به وجود انسان می دهد تا آدمیت بیشتر متجلی شود.

**از عملیات هائی که توسط شهید هاشمی فرماندهی شد چه خاطراتی دارید؟**

بعد از عملیات ۱۶ آذر عملیات دیگری به فرماندهی آقا سیدمجتبی در تپه های مدن انجام شد و رزمندگان توانستند دشمن را از منطقه بهمنشیر یک گام به عقب برانند. از آنجائی که خرمشهر محاصره شده



## روح بزرگی داشت...

«ویژگی های شخصیتی شهید هاشمی» در گفت و شنود

شاهد یاران با سردار حاج حسین الله کرم

درآمد

حماسه ۸ سال دفاع مقدس بیش از هر کس مدیون کسانی است که در روزهای بحرانی نخست جنگ که هنوز سپاه شکل نگرفته بود و کشور از یک ارتش منسجم برخوردار نبود، مردانه قدم به میدان گذاشتند و با کمک مردم از کیان این سرزمین دفاع کردند. شهید هاشمی یکی از این مردان بزرگ است که سردار الله کرم در این گفتگوی صمیمی به قطره ای از فضایل آن دریای عظیم اشاره می کند.



اعتقاد انسان موحد و مؤمن هر آنچه آدمی انجام می‌دهد از آن خداست و تنها فیضی است که نصیب مؤمن می‌شود. ما وجود نیستیم و تنها نماد و سایه‌ای از خدائیم. ما فقیریم و او غنی. ما جاهلیم و او عالم. در واقع امام راحل پس از آزادی خرمشهر با فرمان معروف - خدا خرمشهر را آزاد کرد - به این اعتقاد اشاره کردند و به ما رنگ الهی زدند. امام با این پیام قصد داشتند به رزمندگان بگویند که، «شما در میدان نبرد بازوی خدا هستید و من بر دست شما که از خود خالی شده‌اید و منیت خود را کنار گذاشته‌اید بوسه می‌زنم. بوسه بر دستان شما بوسه بر دست خداست و دست خدا بالای این وقایع است. بیت شهدا بیت خداست و خانه شهدا زیارتگاه است.»

ما باید این محله‌ها را سرمه چشمانمان کنیم. عکس شهدا را ببوسیم. شهیدان به معراج رفتند و سوختند تا محفل ما را نورانی کنند. پیغمبران و امامان همگی ما را نزد سیدالشهدا حضرت امام حسین (ع) می‌فرستند و همه ما به آقا و مولایمان حضرت امام حسین (ع) اقتدا می‌کنیم. «کیست مولا آنکه ازادت کند/ بند رقیب ز پایت بگسلد» روایت است که یک روز امام حسین (ع) بر دوش پیامبر اکرم (ص) سوار شدند. پیامبر به ایشان می‌فرمایند: «حسین من پسر، ای نور چشم امیرالمؤمنین (ع)! من شتر تو هستم.» شهدای ما همچون شترهائی بودند که امام بر دوش آنها سوار بودند. سیدمجتبی کسی بود که اسلام را بر دوش خود گرفت و سرانجام انقلاب و نام سیدالشهدا را زنده کرد. همه ما می‌دانیم که قسمت اعظم اسلام بر دوش شهیدانمان قرار دارد. بزرگمردانی که از خود خالی شدند و سراسر وجودشان سرشار از عشق به خدا شد.



**سرداران واقعی ما کسانی بودند که با پای برهنه و حداقل نیرو و تجهیزات از جبهه‌های اسلام دفاع می‌کردند. آنها گروه‌های چریکی و پارتیزانی تشکیل می‌دادند و رزمندگان همچون پروانه‌های دور شمع وجود آنها جمع می‌شدند. به عنوان مثال می‌توان از گروه‌های آدمخواران، چریکی اندرزی، محسن چریک، شهید اصغر وصالی، فدائیان اسلام، سیاه‌جامگان و علی قربانی نام برد.**

بود، نمی‌توانستیم جهت اجرای عملیات توپ و تانک به همراه بیاوریم. جنگ تکه تکه و قدم به قدم انجام می‌شد و تعداد زیادی از رزمندگان به شهادت رسیدند. مبارزه خون و شمشیر بود و به فرمایش امام، تمام اسلام در مقابل حمله کفر صف کشیده بود. با تفکر آقا سیدمجتبی و همراهی برادر مرتضی قربانی (فرمانده لشکر مقدس امام حسین و لشکر بچه‌های اصفهان)، شهید حسین خرازی و علی فضلی (فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا)، عملیات با موفقیت انجام شد. این عزیزان که امروز در مقام فرماندهی مشغول به خدمت هستند، روزگاری در جبهه‌های جنگ به فرماندهی آقا سیدمجتبی می‌جنگیدند.

عملیات بعدی عملیات ثامن الائمه بود. آن روزها بنی‌صدر تسلیحات و امکاناتی در اختیار رزمندگان قرار نمی‌داد. ارتش معتقد بود که آبادان از دست رفته است و دیگر نمی‌توان در این شهر عملیات دفاعی انجام داد و باید آبادان را ترک کرد؛ گوئی به اعتقاد بنی‌صدر رزمندگان تلاش بیهوده‌ای می‌کردند، اما بچه‌ها می‌گفتند: «نه. اینجاست که باید ایستاد و از اسلام و ایران دفاع کرد.» نیروهای مخلص ما ناچار بودند برای تهیه سلاح و مهمات از ژاندارمری خمپاره ۶۰ بزدند. آنچه در چشم شهدای ما موج می‌زد، خون دادن بود و خون دل خوردن. به واسطه فرمان امام خمینی بر شکستن محاصره آبادان، رزمندگان با وجود مشکلات دست از تلاش و مقاومت بر نداشتند. آن روزها وقتی که نیروهای عراقی کاری از پیش می‌بردند صدام تشویقشان می‌کرد و به آنها درجه و مدال می‌داد، اما به

در اینجا بهتر است ماجرائی را برایتان تعریف کنم. چند نفر از الوات در دکانی دور هم نشستند و مشغول می‌گساری بودند. همگی گفتند: «بهتر است برویم و شخصی را بیاوریم تا برایمان روضه بخواند.» یکی از آنها بلند شد و گفت: «من می‌روم تا روضه‌خوانی را به دکان بیاورم.» خلاصه آن لات در مسیر کوچه جلوی آخوندی را می‌گیرد و به او می‌گوید: «زود باش. راه بیفت و با من بیا.» خلاصه به زور آن روحانی را همراه خود به دکان می‌برد. روحانی وقتی بساط عیش و نوش را می‌بیند، می‌پرسد: «چرا مرا اینجا آورده‌ای؟» آنها می‌گویند: «برای ما روضه حضرت عباس بخوان.» روحانی به آنها گفت: «این بساط را جمع کنید تا برایتان روضه بخوانم.» آنها هم فوراً بساط عیش را جمع کردند. آن آخوند دوباره گفت: «من برای روضه خواندن احتیاج به منبر دارم. برای منبری آماده کنید.» یکی از لات‌ها دولا شد و گفت: «من منبر می‌شوم.» خلاصه آن فرد روحانی آن شب روضه حضرت عباس را برای آنها خواند. مدت‌ها بعد یک شب آن روحانی خواب عجیبی می‌بیند. او در خواب دید که آن چند نفر لاتی که آن شب در مغازه برایشان روضه خوانند، جایگاه خوبی در آن دنیا دارند. روحانی در خواب می‌پرسد: «به چه دلیل جای اینها در آن دنیا خوب است، ولی تکلیف ما هنوز معلوم نیست؟» به او پاسخ می‌دهند: «حضرت زهرا (س) کسانی را که منبر حضرت عباس (ع) بشنوند می‌بخشد و شفاعتشان را می‌کند.» ما هم باید بگوئیم یا مولای ما، ما منبر، شتر و خاک پای توئیم. در پایان باید بگوئیم آقا سیدمجتبی فرمانده مظلومی بود و با روح بزرگی که داشت به مقام رفیع شهادت نائل شد. ■